

مکافات و مجازات در مدارس

بقلم آقای میرزا اسمعیل خان بکائی

اشخاص عادی میگویند «جزا و مکافات» این دو، واسطه های اساسی برای اداره انسان در هر سن و هر وقت میباشد «ولی من میگویم: محبت و احترام صحیحترین و امین ترین مؤثرات تربیتی است. تا آخر...»

جمله فوق - که در صفحه (۳۵) شماره (۱) سال (۲) مجله تعلیم و تربیت از قول مادام دومیرمون نقل شده بود - نگارنده را ساعتی بفکر واداشت. بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که خاطرات خود را روی کاغذ آورده تقدیم قارئین گرام مجله بدارم: -

هر فردی از افراد بشر، وقتی که قدم بعرضه وجود میگذارد غیر اجتماعی است؛ ولی اجتماع محیطی است که این افراد را از روزیکه داخل آن محیط میشوند، شروع باستملاک میکنند و اجتماعی گشتن افراد برای بقای جمعیتها لازم است. هرگاه جمعیتی بدفراش زبان و اخلاق و اذواق و علم و منطق و طریقه های فنی خود را تزریق و تلقین نکند؛ نمیتواند زیست کند. و این عمل (اجتماعی گرداندن) را که جمعیت در افراد میکنند «تربیت» مینامند. جمعیت که افراد خود را میدوشد اجتماعی کند، نیک یابد بار آمدن آنها را هم در نظر بگیرد و هم چنین نیک را تحسین و بدرا تقبیح میکنند. و از این تحسین و تقبیح دو عمل متضاد «مکافات» و «مجازات» بوجود میاید.

بنا براین هم «تربیه» و هم «مجازات و مکافات» از نتایج طبیعی مسئله «اجتماعی گردیدن» است. و از این رو درمیان این دو عمل، یک

ارتباط محکمی موجود است: هیچ تربیه بدون مکافات و مجازات امکان پذیر نیست و هر سلسله مکافات و مجازاتی لابد حائز ماهیت تربیه است ولیکن باید در نظر گرفت که مکافات و مجازات دارای دو نوع مختلف است؛ زیرا که در جمعیت دو حالت مختلفه است که یکی را طبیعی و دیگری را «وضعی» میگوئیم. و چون عمل «مکافات و مجازات» نیز هر يك عکس العمل یکی از این دو حالت است ناچار یا بشکل طبیعی یا بترتیب وضعی بوجود میآید.

مثلاً اندکی در مکافات و مجازات اخلاقی نظر کرده این دو نوع مختلف را در آن تدقیق کنیم - : نوع وضعی اخلاق عاداتیست که بواسطه قوانین موضوعه تحمیل میشود. مجازاتهاییکه محاکم حکم میکنند و مکافات و مجازاتهاییکه زمامدار عالی، هیئت دولت، مجلس شورای و وزارتخانهها تعیین میکنند اشکال وضعی مکافات و مجازات است. ولی در میان جمعیت علاوه بر قوانین موضوعه عرفی هم موجود است کسیکه در مقابل قانون شایان تقبیح است، ممکن است در نظر عرف سزاوار تحسین و تمجیل گردد. گاهی انفق می‌افتد که کسی را محکمه محکوم بآدم کند ولی احساسات عامه او را در نهایت درجه تمجیل و توقیر نماید.

نوع طبیعی اخلاق، عادات عرفی است. چنانکه مکافات و مجازاتهای اخلاق وضعی عکس العملهای قانونی آنها است که از مبادی رسمی صادر میشود، همچنین مکافات و مجازاتهای اخلاق طبیعی عکس العملهایی است که از عرف، یعنی از احساسات عامه صادر میشود. مثلاً می‌بینیم عبدالحمید ثانی را - که همه تشکیلات رسمی مانند

می پرستیدند ، احساسات عامه محکوم بحسب مؤبد کرده غازی مصطفی کمال پاشا را که حکومت رسمی محکوم باعدام کرده بود احساسات عامه بعرضه ریاست ملت ترقی میدهد .

این دو ملت که در اخلاق دیدیم در زبان و علم و صنعت و حتی شرع جمعیت نیز موجود است . در بعضی جاها مردم بمتقی های رسمی مراجعه نمیکنند بلکه بعلمائی مراجعه میکنند که رسماً منصوب نشده اند ولی میان علمای محل از حیث علم و تقوی ممتاز هستند در این صورت شخص اول قاضی وصفی آن محل وعالم دوم قاضی طبیعی آن است .

اولی وقتی که بقضاوت منصوب شده مورد يك مكافات وضعی گردیده ؛ ولی دومی بواسطه جلب اعتماد مردم شایان يك مكافات طبیعی شده است .

در خصوص زبان و شعر نیز همین وضع را مشاهده میکنیم : در بعضی ممالک شعرا و ادبائی که مورد تحسین و تمجید طبقات ممتاز هستند در میان عامه شهرتی ندارند که سهل است حتی توده اسم آنها راهم نمیشناسد .

این قسم ادبا همیشه از مقامات رسمی انتظار مکافات دارند و حال آنکه یکنه مکافات هنرمندان - ماده و معنی - تحسین و تمجید عامه مردم است . اولی ها حکم مؤسساتی را دارند که بقا ودوام آنها بمصارف دولتی منوط است . دومی ها مانند مؤسساتی هستند که طبیعتاً وبدون احتیاج بر تقویه و حمایتی توسعه مییابد . این دومیها هنرورانی هستند که از ادواق عرف کسب قوا میکنند .

این حالت در عالم علم نیز مشهود بوده و از براهین قاطعه این اوضاع علمای دوره صفویه است. در آن دوره اشخاص بی‌علمی بطریق ارثی بمناسب عالیّه عذمی - از قبیل صدرالصدوری، و شیخ الاسلامی وقاضیگری - منصوب میگرددند که فضیلتی عالمتر از آنها در مملکت وجود داشته است و اینگونه علمای واقعی از ارتقاء بیابین‌ترین پایه علمی نیز محروم بوده اند.

این قضیه را قطعه که یکی از طرفای آن دوره‌ها ساخته بطرز واضح مبرهن میدارد و قطعه بمضمون ذیل است

« ز کلبایکان رفت شخصی به اردو که قاضی شود صدر راضی نبشد »

« قاضا خری دادو بستد قضا را اگر خر نمی برد قاضی نبشد »

کوبنده زبردست قطعه فوق در سایه جناس و ابهام با کمال فصاحت و بلاغت مدلل داشته که در عصر او دوجیز وسیله ارتقاء بمدارج عالیّه بوده یکی میل و رضای مقام ما فوق - ولو بخوردن درازگوشی تندرست - و دیگری شباهت داوطلب برشوه که میداده است یعنی جهالت او؛ و الا فضل و کمال در این ترقیبات دخالت جزئی هم نداشته است.

در اروپا هم - که کارشان نسبتاً از روی عقل و مدرکی است - گاهی اتفاق افتاده و دیده شده است که علما و ادبای درجه اول بعضویت اکادمی موفق نشده اند ولی علما و ادبای متوسط که دارای واسطه و وسیله بوده اند موقع آنها را اشغال کرده اند. همه این مثالها ثابت و مدلل میدارد که مجازات و مکافات دارای در نوع طبیعی و وضعی میباشد و این دوئیت را در زندگانی مدرسه و مکتب هم

میتوانیم مشاهده کنیم؛ گاهی می بینیم محصلی که رسماً شاگرد اول - است، در نظر همشاگردیهایش دارای هیچگونه اهمیتی نیست. و يك نفر محصل دیگر را ملاحظه میکنیم که رسماً هیچ گونه موفقیتی احراز نکرده ولی در صنف خود و در میان همکلاسهایش دارای موقع بسیار ممتازیست. همچنین محصلی را که اداره مدرسه از حیث اخلاق نمره اول می شمارد، ممکن است در زرق و ربا و سالوس درجه اول باشد؛ در صورتیکه محصل دیگری را - که تمام صنف برای خودشان پیغمبر اخلاق میدانند - بعید نیست که اداره مدرسه بد اخلاق تشخیص دهد چنانچه در جمعیت ذکر کردیم، همچنان در مکتب هم مکافاتها و مجازاتهایی که اداره مدرسه یا معلمین بشاگردی میدهند گاهی با احساسات جامعه طلاب توافق نمیکنند. و از این رو مکافاتها و مجازاتهای طبیعی و وضعی مدارس در بعضی موارد با یکدیگر موافقت نمی کند. این وضع وقتی بهتر فهمیده می شود که محصلی مدرسه را بدرود گوید؛ زیرا آن وقت است که ما می بینیم بعضی جوانها که در کلاسهای مکتب همیشه موفق بوده اند در صحنه حیات حقیقی هیچگونه موفقیتی نمی-توانند بدست آرند. عجیبتر اینکه اغلبی از نمره اولهای مدرسه بحساب زندگانی صفرند. مقصود نه این است که داخل ادارات نمیتوانند بشوند؛ نه خیر... این کار را غالباً بهتر و آسانتر صورت میدهند؛ بلکه در اجتماع مورث اثر نمیگردند؛ محصلی که در مکتب خداوند اخلاق شناخته میشود، یکدفعه می بینید که در خارج مدرسه نمونه لایقیدی و لاابالیگری گردیده است. بالعکس، شاگردی که در مدرسه، اش و بیعار معروف بوده ملاحظه میکنید در حیات اجتماعی يك مجاهد

قهرمان و بلکه مصلحی واقعی گشته است .

حالا بخوبی فهمیده شد که مکافات و مجازات چه در مکتب چه در خارج مکتب دارای دو نوع متفاوت وضعی و طبیعی است . اکنون تأثیرات هر يك از این دو نوع مکافات و مجازات را در تربیه افراد اندکی تدقیق کنیم : -

مکافات و مجازات طبیعی ، طبیعه ، و خود بخود بوجود میاید و از این رو اندیشه اینکه آیا این نوع از مکافات و مجازات را تطبیق کنیم یا خیر فکر عبث و خیال خامی است ؛ زیرا که تعقیب و اجرای آنها در دست اختیار مدیران و ناظران و معلمان نیست این قسمت فقط در کف اقتدار محیط و اجتماع است

و با وجود این که مکافات و مجازات طبیعی غیر قابل اجتنابست و هر يك اهل خود را در میان جمعیت با کمال سهولت پیدا میکند هر دو در تربیه افراد اجتماعات بغایت مؤثرند ؛ زیرا وجدان اجتماعی جمعیت را این مکافات و مجازات وضعی اغلب اوقات با وجدان اجتماعی جمعیت وفق نمیدهد ؛ زیرا مجری آنها خود جمعیت نبوده و بلکه بعضی از افراد رسمی است . با این همه عدم اجرای این نوع از مکافات و مجازات هم تا اندازه در دست اختیار مدیران و معلمان نیست و باید ملثفت بود که گفتیم تا اندازه در دست آنها نیست ؛ زیرا نظم و تربیت مدرسه ، در هر حال بعضی از این مکافات و مجازاتها را مقتضی است علاوه بر این مادام که امتحانات مدارس موجود است الغای کامل این نوع مکافات و مجازاتهای وضعی امکان پذیر نخواهد بود ؛ زیرا رد یا قبول شاگردی مهمترین و مؤثرترین مکافات یا مجازاتی برای اوست ؛

بنا بر این مکافات و مجازات مدارس را میتوان بحد اصغرش تنزیل داد ولی نمیتوان بکلی و بالمره لغو کرد .

بعقیده نگارنده تنزل دادن مکافات و مجازاتهای وضعی بحد اصغر لازم است ؛ زیرا چنانچه مکافات و مجازات طبیعی ، افراد را بیربا و صمیمی تربیت داده و آنها را بطور سهل و ساده اجتماعی میگرداند همچنان مکافاتها و مجازاتهای وضعی افراد را هوچی و خود فروش (vaniteux) میرساند .

(باعتقاد نگارنده شیوع مرض هوچیگری و خود فروشی از ابتدای مشروطیت باین طرف نتیجه قطعی اصول مکافات و مجازاتی است که هم در مدارس وهم در صحنه حیات اجتماعی ، تطبیق یافته است .)
انسان مستقل فردی را گویند که دارای افکار و عقاید شخصی و خصوصی بوده باشد ، اسراف و تبذیر بعضی مقامات و پاره تشکیلات در باب مکافات و مجازات ، این شخصیت ممتازه را در افراد محو و نابود میسازد . جملات « الناس علی دیء ملوکهم » و « هر چه آن خسرو کند شیرین بود » و « هر عیب که سلطان بپسندد هنر است و « صلاح مملکت خویش خسروان دانند » و بسیاری از این قبیل کلمات قصار که در واقع موجب خسارند تا امروز هم از دستایر حکمت معدود بوده است ؛ در صورتیکه مبنی و مأخذ همه اینها بر تصدیق و تأیید مکافات و مجازاتهای وضعی است . و حال آنکه عرض و طول فضیلت ، هیچوقت نباید باذراع پاره افرادی که بعضی از مقامات رسمی را اشغال کرده اند ذرع کرده شود .

نه هموطنان نه همشاگردان نباید مجبور براین باشند که به حیات

و کاینات از دریچه چشم رؤسا و مدیران خود بنگرند . این محبوبریت از جمله اسباب و عواملی است که انسان را دچار يك اسارت روحی و معنوی میسازد .

اما مکافاتا و مجازاتهای طبیعی بشخصیت افراد هیچگونه ضرر و زیانی نمیرساند ؛ اگر چه بعضی از فلاسفه قائل بر این شده اند که این عکس‌العملهای طبیعی هم که در میان جمعیت بوجود میاید ، افراد را از شخصیت محروم میدارد ؛ ولی این عقیده مطابق واقع نیست ؛ زیرا وقتیکه افراد قدم بعرضه وجود میگذارند ، ساخودشان شخصیتی همراه نمی آورند . شخصیت افراد ، همیشه از وجدان اجتماعی جمعیت و از عرف و عادات مسلکی و اختصاص آن تولید مییابد ؛ بنا براین شخصیت افراد ، بجز عکس شخصیت اجتماعی چیزی نیست . صداهائی که از وجدان ما بلند میشود ، عین ولوله ایست که در وجدان اجتماعی طنین انداز است . ملکات شخصی و خصوصی که در آینه های وجدانهای فردی مرئی و محسوس است عین صوری است که از ملکات اجتماعی جمعیت انعکاس یافته است . و از این رو افرادی که در میان جمعیتی ، دارای شخصیت زیادی میباشند همانهایی هستند که بیشتر از دیگران اجتماعی بوده اند . آموزجهای ممتاز شخصیت . اشخاصی داهی و نوابغند ؛ در صورتیکه افرادی که حالت روحیه جمعیت را نیز بیشتر Representatif ممثل هستند باز همانها میباشند ؛ بنا براین جمعیت هم مانند مکافات و مجازات دو حالت طبیعی و وضعی را مالک است ؛ دهات و نواح ممثل جمعیت طبیعی یعنی توده هستند ؛ در صورتیکه مقامات رسمی و وضعی جمعیت را علی‌الغلب اشخاصی نادی اشغال میکنند .

سخن بطول انجامید و خلاصه‌اش آنکه در نتیجه این مقدمات ما معتقدیم براینکه قبلا مکافات‌ها و مجازات‌های وضعی باید بعد اصغرش تنزل داده شود بعد حد اصغر آنها هم باید بوجهی اجرا گردد که تا آخرین درجه مشابه و مماثل با مکافات‌ها و مجازات‌های طبیعی گردد؛ زیرا چنانچه از مکافات‌ها و مجازات‌های وضعی يك تربیه وضعی و مصنوعی بحصول می‌پیوندد، همانطور از مکافات‌ها و مجازات‌های طبیعی نیز يك تربیه طبیعی بوجود می‌آید. این دو تربیه که متوجه و معطوف بر افراد می‌باشد هرگاه مطابق و موافق بایکدیگر نباشد؛ از تصادم این دو تربیه متضاد، در افکار و عقاید بحرانی‌های سختی پیدا شده و يك حالت فوضای روحی یا يك آناشیزم معنوی بوجود می‌آید و برای ملتی که مثل ما هنوز در حال تحول و انقلاب واقعی است وضعی خطرناکتر از آن نمیتوان تصور کرد در اوایل این مقاله و در ضمن مقالات گذشته گفته بودیم که تربیه طبیعی حادثه طبیعی است که نمیتوان از حدوث آن جلوگیری کرد و حتی در کیفیت و کمیت آن هم قبل از آنکه در منابع طبیعی آن تغییراتی داده شود، دخل و تصرفی کرد. و چون همان تربیه طبیعی است که افراد را اجتماعی میگرداند تربیه حقیقی جمعیت نیز عبارت از آن است. و بدین سبب تربیه وضعی بهر اندازه متناسب با آن باشد مؤثر تر واقع میشود.

باز از اینرو ما معتقدیم که لازم است مکافات‌ها و مجازات‌های وضعی بنحوی وضع و مجرا گردد که تا آخرین درجه امکان نزدیکتر و متناسبتر با مکافات‌ها و مجازات‌های طبیعی بوده باشد. ممکن است که حیثیتهای حقیقی در وجدان جمعیتی دارای سلسله منظم و مرتبی باشد. و این

سلسله عبارتست از حیثیتهای عرفی خود روئی که در روح يك جمعیت خود بخود تشکیل یافته و همیشه در تکامل باشد. حیثیتهائی که در کتب موجوده مدون میباشد همه آنها راجع بگذشته است زیرا همه آنها محصول وجدانهای ماضی است.

حیثیتهائی که ممکن است سرمشق یا خط مشی کنونی را تعیین کند آلهائی است که فعلا در عرف موجود وزنده است زیرا که عرف عبارت از عادات و اخلاقی است که بالفعل در وجدان جمعیت تولید وجد میکنند. حیثیتهای مرده از آنجا که تولید وجدی نمیکند. در خارج از دایره عرف میمانند. عادات و اخلاق و قواعدیکه میتوانند بمردم وجدی بخشند، قواعد و قوانین مؤسس و مبنی بر آرزوها و ارمنها فقط و فقط امروزه میباشد در نتیجه این مقدماتست که میگوئیم مکافات و مجازاتهای که برای تربیه مجری میشود هم باید در نهایت دزجه کم و سبک باشد و هم باندازه از روی حق و عدالت گردد که در نظر محصل طبیعی نماید. و فلسفه کلام حکمت ختام مادام دومبرمون هم که در اول مقاله اشاره بدان شد بعقیده نکارنده همین است که تحریر یافت

تربیت در بد گوهر

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکر نیازد کرد آهنی را که بد گهر باشد